

و این کمال قوت نظری است پس گفت **وَاسْتَغْفِرُ الذَّنْبَکَ** و این کمال
 قوت عملی است و بدانکه مراتب ارواح بحسب قوت نظری سه است و بحسب قوت
 نظری سه است اما مراتب قوت نظری آن است که با روح حیوان باشد که در سه
 اعتقادهای حق حاصل باشد یا اعتقادهای باطل حاصل باشد اگر اعتقادهای حق
 حاصل باشد آن اعتقادها از راه مکاشفه باشد یا از راه استدلال یا از راه تقلید
 اما طرق مکاشفه آن باشد که روحی باشد در غایت صفا و قوت دور نهایت استعداد
 مرقبول صور عقلی را و چون چنین باشد هر آینه نور عالم غیب بوی متصل شود و طاقا اودسی
 ظاهر گردد و این شخص بی هیچ تعلم و جهد و انا شود و در امانی بجز آن رسد که گوی بی بند
 و چون این مقدمه معلوم شد بدانکه مراتب ارواح در قوت نظری سه است مقربانند
 و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و اما مقربان دو طائفه اند اول مقربان و ایشان
 آن قوم باشند که ارواح ایشان در اصل فطرت ارواح نورانی ربانی علوی مشرق
 باشد و تعلق آن ارواح با جساد و تعلقی ضعیف باشد بانکه مجاهده غبار جدوت نکند
 شود و انوار قدسی در وی تجلی گردد و این قوم را اصحاب مکاشفات گویند و طائفه دوم
 عوام مقربانند و ایشان طائفه اند که از راه نظر و تفکر و استدلال معارف الهی حاصل
 کنند و در طلب حق غایت جهد خود بذل کنند و بدانکه کسب را در مقام اول پس اثر
 نباشد زیرا که اثر مجاهدات و ریاضات در ازاله کدورت و غبار باشد همچنان که
 صیقل زنگار از روی آهن بر دار پس اگر آنچه در ریزه زنگار بود و آهن کامل باشد
 لاجرم بعد از صقالت آن آهن کامل حاصل شود و اگر در ریزه زنگار آهن متباه بود
 بعد از صقالت آن آهن حاصل شود تا اثر آن صقالت در ازاله زنگار باشد اما

اما در تبدیل جوهر آهن نباشد پس همچنین تاثیر صفات مجاهدت در قلب حقیقت
 روح نباشد و در ازاله غبار بشریت و رفع کردن طبیعت باشد پس اگر روح
 در اصل ماهیت روحی شریف علوی بوده است اندک مجاهدت در حصول
 کمالات او کفایت بود و اگر روح در اصل ماهیت روحی کثیف و غلیظ و فانی
 بوده است البته بر یافت صفت او متبدل نشود و حالت و جبلت او متغیر
 نگردد اما مقام اصحاب الیمین هم دو قسمت طائفه اول آن قومند که اکثر طایفه
 عقلی در مقامات روحانی تصورات و تصدیقات مطابق کرده باشند از راه برهان
 نه از راه تقلید و این جماعت خواص اصحاب الیمین اند و طائفه دوم آن قومند که
 ایشان را تصورات و تصدیقات حق باشد و نه تصورات و تصدیقات باطل
 بلکه نفوس ایشان سلیم باشد از جمله تقدس و این عوام اصحاب الیمین اند اما مقام
 اصحاب الشمال هم دوست زیرا که اصحاب الشمال یا اصحاب ضلالتند یا اصحاب
 ضلالتند اما قسم اول عوام مبطلانند اما قسم دوم خواص مبطلانند پس معلوم شد که در
 ارواح در قوت نظری این شش مرتبه است بدانکه مراتب معلومات نامتناهی است
 و مراتب استعدادات ارواح بشری در قوت استعدادات و ضعف آن هم
 نامتناهی است لاجرم ارواح مراتب بشری در درجات معارف بی نهایت است
 چون خاصیت ارواح بشری داشت که متقل باشد از حالتی بحالتی و از صفی به صفی
 لاجرم عروج و نزول ارواح بشری را در مقامات و درجات قدسی نهایت نیست
 اما مراتب قوت عملی ارواح هم سه است اول آنکه اخلاق و اعمال ایشان موافق
 مصلحت عالم و موافق مصلحت آن شخص باشد هم در معاش و هم در معاد و این

قسم از ارواح خیره گویند قسم دوم آنکه اخلاق و اعمال ایشان بر ضد مصلحت
 آن شخص باشد و آن را نفوس شریره گویند قسم سوم آنکه خالی باشد از هر دو قسم
 و آن را نفوس ساوجه گویند و چون مراتب اخلاق و اعمال هم بنوع و هم بصفت
 و هم بشخص نامتناهی است لاجرم درجات ارواح در قوت عملی هم بی نهایت است
 این است اشارتی مختصر بمراتب ارواح بشری فتبارک الله احسن الخالقین
 فصل چهارم در کیفیت استدلال تعلق ارواح با اجساد بر کمال قدرت صانع
 حکیم تعالی و تقدس بیاید و دانستن که تعلق ارواح از دو وجه دلیل است برستی
 صانع حکیم نوع اول آن است که احوال ارواح من جمیع الجهات مضاد اجساد است
 زیرا که ارواح بر قول حکماء جوهر مجرد اند و اجساد بر خلاف این صفت اند ارواح
 علوی و لطیف و قدسی و نورانی اند و اجساد سفلی و کثیف و ظلمانی اند و قوت ارواح
 از معارف و مکاشفت باشد و قوت اجساد از لذت محسوسات و مشتبهات باشد
 و ایضا هر جزوی از بدن که بوی اشارت کرده شود آن جزو از تاثیر روح خالی است
 و البته روح محسوس نسبت پس جسد در عالم حس موجود است و روح معدوم اما
 در عالم عقل بر خلاف این است زیرا که جسد در عالم عقل معدوم است و روح
 موجود زیرا که جسد مقهور است و روح قاهر و جسد مغلوب است و روح غالب پس
 معلوم شد که میان اجساد و ارواح فایده منافرت و نهایت مباینیت حاصل است
 و اجتماع این هر دو بجاییت مضاد و مباینیت نباشد جز بقدری که قادر حکیم و آفریدگار
 رحیم نوع دوم در ولالت تعلق ارواح با اجساد برستی صانع حکیم آن است که هر
 نفسی را جسدی حاصل شد که لائق نفس او بود و جماعتی گفتند اختلاف احوال از

از برای اختلاف آلات جسد است و این سخن باطل است زیرا که اگر ما بینه
 بگیریم یکی بینه عقاب و دوم بینه بط و سوم بینه مار و آن را در سخوتی معتدل
 پرورش دهیم تا بینهها بشکافند از یکی بینه عقاب بیرون آید و از دوم بینه بط
 و از سوم بینه مار و چون روزی چند بگذرد و اندک مایه قوت در اجساد ایشان
 پدید آید بینه عقاب قصد هوا کند و بینه بط قصد آب و بینه مار قصد زیر زمین پس
 معلوم شد که هر حیوانی را جسدی داده اند که موافق نفس او بود و این ترتیب
 نگاه داشتن جز بجهتی با هر قدرتی کامل ممکن نباشد پس معلوم شد که اتصال
 ارواح با اجساد از دلائل باهر است برستی و قدرت و حکمت و رحمت آفرینگار
 عالم تعالی و تقدس باب پنجم در شرح قوتهای نفسانی بیاید و انستین که قوتها
 نفسانی سه جنس اند اول آدمی در آن با نبات برابر بود و آن را قوتهای نباتی
 گویند دوم آن قوتها که آدمی در آن با حیوان برابر باشد و آن را قوتهای حیوانی
 گویند سوم آن قوتها که خاصه آدمی باشد و هیچ نوع از موالید این عالم را با
 آدمی مساوات نباشد اما جنس اول و آن قوتهای نباتی است بیاید و انستین
 که آن قوتها و نوع است یکی مخدوم و مخدوم خادمه اما مخدوم و مخدوم چهار نوع است
 اول آن غاذیه و آن قوتی است که چون بسبب تاثیر حرارت تن در رطوبت
 آن اجزا بسیار از وی متخلل شود و آن اجزای غذا قائم مقام آن جزوهای
 متخلل می گردد پس آن قوت که این عمل از وی صادر شود آن را قوت غاذیه
 گویند و قوت دوم قوت نامیاست و این قوتی است که نشوونما اشخاص بر
 نسبتی مخصوص و اعتدالی مخصوص حاصل شود و قوت سیموم

مولود است و آن قوتی است که جزوی از تن باور و پدیدار جدا کنند چنانکه آن
 جزو را مستعد او آن باشد که از وی شخصی مثل آن اصل خود در وجود آید قوت
 چهارم قوت معنوی است و اطباء گویند که آن قوتی است که آفریدگار تعالی و
 تقدس صور اشکال اعصاب واسطه وی بیافریده این است قوتها بنیاتی که بخود
 اندام قوتها بنیاتی که خادمه اند چهارم اول قوت جاذبه و آن قوتی است که جذب
 غذا کند دوم قوت ماسکه و آن قوتی است که غذا را نگه دارد و مقدار آنکه با صدمه در وقت
 عمل تواند کرد و سوم قوت باطنه و آن قوتی است که در غذا تصرف کند و او را
 از حال اصلی بگرداند و چنانش کند که او را صلاحیت آن باشد که قائم مقام اجزاء
 متخلخل شود و چهارم قوت دفع است و آن قوتی است که هر چیزی از غذا که او را
 صلاحیت آن نباشد که بدل نماید متخلخل شود او را از حسد دفع کند این است مجموع
 قوتهای بنیاتی که خادمه اند و بدانکه عدد استخوانها که در حسد موجود است معلوم کرد
 و همچنان عدد عضلات و عدد اعصاب و ماعنی و اعصاب نخاعی و عدد رباطات
 و عدد اوتار و عدد غضاريف و عدد شریانات و عدد او رده مجموع این همه اعضا
 نزدیک باشد به هزار عضو آفریدگار تعالی و تقدس در هر یک عضو از این اعضا
 قوت بنیاتی آفریده است پس معلوم کرد که چون یک لقمه نان خورده شود
 این هشت قوت بنیاتی زوری عمل کند تقدیر صانع حکیم و خالق
 رحیم با مصلحت بدن حیوان حاصل شود بلکه اگر نیک تامل کرده شود معلوم کرد
 که در هر جزوی از اجزاء بدن صغیراگان او کبیرا این هشت نوع از قوتهای
 بنیاتی موجود است پس عدد این قوتها جز غذا می را معلوم نباشد و ازین موضع

کمال عجز بشری و کمال حکمت و قدرت الهی معلوم شود اما قوت های حیوانی
 بر دو قسم است اول محرکه و دوم مدرکه اما قوت های محرکه بر دو قسم است اول
 را قدرت گویند و دوم را ارادت گویند اما قدرت و آن صفت است که فعل
 کردن جز بوی ممکن نشود و بیاید و انستن که در علم طب معلوم شده است که تحریک
 اعضا کردن جز بواسطه عضلات ممکن نشود پس آفریدگار حکیم پانصد و بیست و هفت
 در تن آدمی آفریده است و هر عضله لشکل معین و مقداری معین مخصوص کرده چنانکه
 بر وفق مصلحت آن فعل باشد و هر آنکه این معنی جز بکمال قدرت و غایت حکمت
 ممکن نباشد اما ارادت و آن صفتی است که اقتضا ترجیح وجود فعل کند بر عدم او
 یا ترجیح عدم او بر وجود او و این ارادت بنا بر تصورات باشد زیرا که چون چیزی معلوم
 شود که آن چیز ملامت است یا منافی اگر ملامت است ارادت فعل از وی پدید آید و اگر
 منافی باشد اراده ترک پدید آید و اگر نه این باشد و نه آن نه اراده فعل پدید آید و نه اراده
 ترک اما قوت های مدرکه دو نوع اند اول قوت های مدرکه ظاهر و دوم قوت های مدرکه باطن
 و قوت های مدرکه ظاهر پنج است سمع و بصر و ششم و ذوق و لمس و اگر مجلدات در شرح
 این پنج حس نوشته شود شرح منافع و خواص آن تمام گفته میشود اما قوت های
 مدرکه باطن هم پنج است زیرا که قوت های مدرکه باطنه یابی تصرف باشد یا با تصرف اما
 قوت های مدرکه کبفی تصرف بود چهار قسم است زیرا که قوت های مدرکه یا مدرک صورتها
 نباشد یا مدرک معانی مدرک صورتها را حس مشترک گویند و مدرک معانی را او هم گویند
 و هر یک را خزانه ایست خزانه حس مشترک را خیال گویند و خزانه او هم را حافظه گویند
 پس این چهار قسم حاصل آمد اما قسم دوم و آن قوت مدرکه باطنه است چنانکه او را

تصرف باشد و آن را متفکره گویند این است شرح قوتهای مدرکه باطنه اما مرتبه سیم
 و آن شرح قوتهاست که غیر انسان را نباشد و آن دو نوع است اول را علمی
 گویند و آن قوتیست که روح بواسطه آن تدبیر بدن بروج احسن و اصلاح کند دوم
 را قوت نظری گویند و آن قوتی است که جوهر روح بواسطه او مستعد باشد جلایاد
 قدسی و صور عقلی را که از عالم معارفات و مجردات برومی فائض شود و بد آنکه
 صاحب این قوتهای نظری را چهار مرتبه ایست مرتبه اول آنکه خالی باشد از هر
 تعلقات و ادراکات چنانکه ارواح اطفال مرتبه دوم آن است که علمهای بدیهی در
 وی حاصل شود چنانکه بدانند که اثبات و نفی جمع نشود و کل از جزو بزرگتر است مرتبه
 سیم آن است که علمهای بدیهی با یکدیگر ترکیب کرده شود و از وی علوم فکری حاصل
 شود و لیکن در خاطر حاضر نباشد بلکه چنان باشد که اگر خواهد حاضر تواند کردن مرتبه چهارم
 آن است که آن علمها حاضر باشد و روح در مقام مکاشفه و مشاهده بود و چون روح
 بشری بدین مقام رسد با جزو درجات انسانی و اول درجات ملکی رسیده باشد و بد آنکه
 هر عاقلی که درین احوال تامل کند بداند که این ترتیب رعایت کردن جز بقدر ارحم
 الراحمین و احکم الحاکمین نباشد زیرا که همچنان است که ترکیب جسمانی محض ابتداء
 افتاد و اندک اندک از جسمانی روی بروحانی نهاد و صفات روحانی زاید می شود
 تا چون نهایت حالت انسان رسیدنی بجدی رسیده بود که چون روح از بدن
 مفارقت کند روحانی محض باشد و از جنس ملائکه بود چنانکه فرمود یا ایها النفس
 المطمئنة ارجعی الی ربک راضية للرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی
 جنتی و این ترتیب عجیب و تالیفات غریب و انتقال از جسمانیات بروحانیات

جز نبند بر مدبر حکیم و تقدیر خالق رحیم ممکن نباشد این است حقیقت و لائل مستی آفرینگار
 تعالی و تقدس بدانکه استقصا کردن درین باب مقدور بشر نیست زیرا که هیچ
 موجود نیست در عالم ارواح و اجساد و عالم علوی و سفلی الا که آن موجود هم از
 راه ذات و هم از راه صفات و لیلی باهر است و برهانی قاهر بر کمال کبریا حضرت
 البیت و جلال صمدیت او چنان که فرمود و ان من شی الا یسبح بحمده و لکن
 لا تفقهون تسبیحهم لیکن مرد عاقل درین قدر که نوشته شده تفکر کند نموداری
 حاصل آید و تواند که به مدد توفیق و تصدیق و لائل تفکر کند و الله اعلم بالصواب با تمام
 رسید و با تمام انجامید -

100

